

نکته ها و یادداشت هایی درباره زن در قرآن

استاد مرتضی مطهری

پیش درآمد

آنچه می خوانید بخشی از یادداشت های استاد شهید مرتضی مطهری است که تا کنون منتشر نشده بود و به تازگی پس از تنظیم موضوعی و با ترتیب الفبایی، از سوی شورای نظارت بر نشر آثار استاد فقید منتشر شده است. جلد پنجم از این مجموعه ارزشمند شامل حرف های «ز» و «س» بوده که بیشتر حجم آن به «زن» اختصاص یافته است. از این میان صفحاتی را که در ارتباط با موضوع زن در قرآن بوده برگزیده ایم و به درج آن در این شماره اقدام کرده ایم؛ اما سه نکته در این میان یادکردنی است:

۱. این مباحث به صورت یادداشت بوده که پس از گردآوری و تنظیم بدین صورت درآمده است. بنابراین به طور طبیعی از نظر نگارش و تدوین، ساختار مقاله را نخواهد داشت. همچنین گاه موضوعات و مباحث پراکنده ای در کنار یکدیگر دیده می شود. نیز در مواردی به طرح مسأله پرداخته و زمینه های بررسی آن را یادآور می شود، اما به پاسخ و تحلیل آن نمی پردازد.

۲. از آنجا که استاد شهید، یادداشت های مزبور را به منظور استفاده در تألیفات و سخنرانی ها نوشته اند، چه بسا برخی از آنچه در یادداشت ها آمده نظر نهایی و قطعی آن بزرگوار نباشد یا دارای اجمال و ابهام باشد که اگر به صورت کتاب یا گفتاری از سوی خود ایشان تنظیم می شد همراه با توضیح و تکمیل بود، ولی بی تردید به صورت کنونی نیز بویژه برای اهل تحقیق نکته آموز و سودمند می نماید.

۳. آنچه می خوانید عین دست نوشته های ایشان است که بی هیچ گونه ویرایش آورده می شود. تنها برخی کلمات یا عناوین یا ارجاعات یا شماره ها حذف گردیده که به جای آن سه نقطه گذارده شده است، چنان که گاه توضیحاتی افزوده شده که با علامت [] مشخص شده است. همچنین تیتراها و ترجمه آیه ها نیز از نوشته های ایشان نیست. پژوهشهای قرآنی

زن در قرآن

اولین مسأله ای که در اینجا هست این است که ... قرآن از جنبه جهان بینی با چه نظری به زن نگاه کرده است. به عبارت دیگر، قرآن در حقوق و تکالیف، تفاوتی میان زن و مرد قرارداده (عدم تشابه). ریشه این تفاوت چیست؟

قبل از آن که احکام و مقررات اسلام را درباره زن از نظر ازدواج و ضرورت آن، انفاق بر زن، حکومت بر زن، مهر، طلاق، عده، ارث، حجاب، شهادت، ... مورد بررسی قرار دهیم باید ببینیم در آنچه مربوط به خلقت و تکوین زن است، چه نحو قضاوت کرده است.

آیات مربوط به این قسمت:

الف. «یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها» نساء/۱

ب. «هو الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها لیسکن الیها فلما تغشیها حملت حملاً خفیفاً فمرت به فلما أثقلت دعوا الله ربهما لئن آتیتنا صالحاً لنكوننّ من الشاکرین. فلما آتیهما صالحاً جعلاً له شرکاء...» اعراف/۱۹۰ - ۱۸۹

۲. مسئله دوم این است که آیا [قرآن] خلقت زن را مایه شرّ و فساد، و زن را چیزی نظیر شیطان دانسته است که از او فقط شرّ و گناه بر می خیزد یا نه؟

قرآن در داستان آدم و همسرش هر دو را مستقیماً مسؤول دانسته و گفته است:
«فوسوس لهما الشیطان... و قاسمهما إنی لکما لمن الناصحین. فدلّیهما بغرور فلما ذاقا الشجرة...»

قرآن نمی گوید شیطان حوا را و حوا آدم را فریفت. قرآن رابطه جنسی را ذاتاً پلید نمی داند، عزوبت و تجرّد را مقدس نمی شمارد، بلکه علاقه زناشویی را یکی از نشانه های حکمت و رحمت الهی می داند:

«و من آیاته أن خلق لکم من أنفسکم أزواجاً لتسکنوا إلیها و جعل بینکم مودةً و رحمةً»
قرآن نمی گوید زن مایه بدبختی مرد است، بلکه می گوید مایه خوشبختی اوست. می گوید: «و... لتسکنوا إلیها»، «هنّ لباس لکم و انتم لباس لهنّ».

۳. قرآن درباره استعداد معنوی زن چه می گوید؟ قرآن از طرفی برای زنان، وحی و مکالمه با فرشتگان قائل است و از طرف دیگر صریحاً می گوید زنان مردان متساویاً استحقاق بهشت دارند و خداوند عمل هیچ عمل کننده ای را خواه مرد و خواه زن ضایع نمی کند.

اسلام در قوانین خود مقررات خاصی درباره زنان وضع کرده است که با مقررات دیگری که در میان اقوام و ملل چهارده قرن پیش وجود داشته است مغایرت دارد و با آنچه که امروز نیز به عناوین مختلف، مخصوصاً تحت عنوان تساوی حقوق گفته می شود مطابقت ندارد.

محققین اروپا اعتراف دارند که اسلام به زن خدمت کرده است، اسلام را یکی از مراحل پیشروی و احیای حقوق زن دانسته اند. ولی سخن در این است که آیا اسلام مانند هر حلقه دیگر از حلقه های تمدن فقط توانسته است در مرحله تاریخی خود وظیفه تاریخی که به عهده دارد ایفا کند و به قول حضرات، امکان تعدّی و تجاوز از آن محال بوده است و مراحل دیگر تاریخ باید وظایف خود را در جای خود ایفا نمایند و آنچه اسلام آورد که روزی نو بود امروز دیگر کهنه است و تز جدیدی باید جای آن را بگیرد، یا چنین نیست؟ اگر چنین نیست، پس چگونه است؟

مقدمه باید بگوییم که مسئله اسلام و مقتضیات زمان، یا به عبارت دیگر اصل تطور و تکامل قوانین که به شکلهای مختلف از طرف دسته های مختلف عنوان می شود، این سؤال را به دنبال خود می آورد که آیا این تحول در قوانین تا بی نهایت باید پیش برود، یا مرحله توقف و استقرار هم دارد؟ سوسیالیست ها و طرفداران فلسفه مادیت تاریخی اقتصادی که این مطلب را عنوان می کنند - همچنان که در ورقه های اسلام و سوسیالیسم گفته ایم - بالأخره به نقطه ای می رسند که ناچار می گویند حرکت تاریخ متوقف می شود و آن مرحله سوسیالیسم و محو طبقات است.

طرفداران حرکت زمان و تمدن نیز درباره حقوق زن بالأخره خواهند رسید به... تساوی مطلق زن و مرد. این پرسش پیش می آید: بعد از این مرحله دیگر چه؟ آیا مرحله توقف است یا مرحله دیگر

پشت سر دارد؟ آیا بعد از مساوات، مرحله دیگر که خروج از مساوات به نفع زن و حکومت مادرشاهی و پدررعیتی [است] خواهد آمد یا نه؟

بالآخره یک مرحله را باید مرحله توقف و ایده آل فرض کرد. نمی توان ایده آل را فقط حرکت و تغییر دانست. اگر مرحله ای مرحله توقف هست همان است که باید نام آن را مرحله عدالت و فطرت دانست. ما اثبات می کنیم آن مرحله همان است که اسلام بیان کرده است.

پس سخن در این است که آیا اسلام فقط یک حلقه از حلقات تاریخ را به عهده گرفته است یا آخرین مرحله را بیان کرده و توضیح داده است؟ خاتمیت، بیان آخرین مرحله تطور است.

بدون شک اسلام اصل تساوی حقوق زن و مرد را به مفهومی که امروز عنوان می کنند هرگز نمی پذیرد، (یعنی اولاً؛ امروز تساوی را با تشابه یکی فرض می کنند و اسلام حقوق متشابه قائل نیست، و ثانیاً؛ اسلام اجمالاً به امتیاز مرد در قوت و حتی در استعدادهای دماغی و ابتکار که طبیعت به مرد داده اعتراف دارد: و للرجال علیهنّ درجه). تفاوتهایی در حقوق و در تکالیف و در مجازاتها میان زن و مرد قائل شده است و لو آن که آن تفاوتها کیفی باشد نه کمی.

اکنون باید ببینیم مبنای قوانین و مقررات اسلام چیست. آیا مبنای این مقررات و قوانین در حدودی که تفاوت قائل شده است اوضاع خاص و شرایط خاص محیط آن روز بوده است، همچنان که مبنای جلو آوردن زن، سازمان صحیح اسلام و نبوغ آورنده آن بوده است، یا اینکه این تفاوتها از عدالت و فطرت سرچشمه می گیرد؟ به عبارت دیگر، آیا علت این تفاوتها نظرات تحقیرآمیزی است که اسلام مانند بسیاری از آیین ها یا سیستم های فلسفی و حقوقی قدیم درباره زن داشته است، یا علتها دیگری در کار است که با طبیعت و خلقت زن و مرد و هدف طبیعت از اختلاف دو جنس بستگی دارد و با عقاید و نظرات تحقیرآمیزی که احياناً در قدیم وجود داشته است مربوط نیست؟

قرآن تنها یک مجموعه قوانین نیست. در قرآن همان طور که قانون و موعظه هست، تفسیر خلقت و توجیه عقلانی و فلسفی مخلوقات نیز هست. قرآن همان طور که دستور و فرمان می دهد جهان بینی خاص نیز می دهد، وجود و هستی را تفسیر می کند؛ زمین و آسمان و جماد و نبات و حیوان، خورشید و ماه و ستاره، موت و حیات و ذلت و عزت، ترقی ها و انحطاط ها، ثروتها و فقرها، اختلاف جنسیت و ذکوریت و انوئیت، مبدأ پیدایش و تکون را نیز تفسیر می کند و به کسی که با او سر و کار دارد طرز تفکر مخصوص می دهد.

زیربنای احکام قرآن درباره مالکیت، حکومت، جهاد، امر به معروف، حدود و قصاص ها، مقررات زن و مرد و سایر موضوعات، همانا تفسیری است که از جهان و اشیاء می کند. اگر فرضاً می گوید افراد بشر در این دنیا ذی حق و مالک می شوند، از آن جهت است که به اصلی به نام غایت بودن انسان و اصلی به نام اصالت عمل قائل است.

اکنون باید ببینیم مقام تکوینی زن از نظر اسلام چیست. آن گاه ببینیم مقام تشریحی زن چیست. فهم مقام تشریحی زن بدون درک مقام تکوینی وی امکان پذیر نیست.

خلاصه مطلب تا اینجا اینکه:

اولاً؛ اسلام تنها مجموعه ای قوانین نیست، نظرات کلی و فلسفی نیز درباره جهان دارد، هر چند فلسفه مصطلح نیست.

ثانیاً؛ نظرات تشریحی هر قانونگذار وابستگی دارد به نظرات تکوینی وی و طرز تفکر او درباره جهان و انسان و اجتماع، و قهراً نظرات تشریحی اسلام وابسته است به نظرات تکوینی او در هر زمینه و از آن جمله درباره زن.

ثالثاً؛ بدون شک اسلام میان مرد و زن تفاوتی در حقوق و تکالیف و مجازاتها قائل شده است. آیا این تفاوتها از نظر تکوینی مبتنی است بر نظر تحقیرآمیز اسلام راجع به زن و تحت تأثیر عقاید سخیف تحقیرآمیز جهان در آن زمان بوده است یا ریشه دیگری دارد که با طبیعت واقعی وفق می دهد؟

مقام تکوینی زن از نظر قرآن

قسمتهایی که این جهت را روشن می کند با توجه به آنچه در دنیای قدیم و جدید در این زمینه گفته شده و می شود، در قسمتهای ذیل خلاصه می شود:

۱. سرشت و طینت زن. آیا سرشت اصلی زن با مرد متفاوت است و زن از اصلی پست تر از مرد آفریده شده است و یا لااقل زن در آغاز خلقت فرع بر مرد بوده و از عضوی از اعضای مرد آفریده شده است و آیا این فکر که زن جنبه چپی دارد و از ضلع [دنده] چپ مرد آفریده شده است اصل دارد یا نه؟ نظر اسلام در این باره چیست؟

۲. آیا زن طبیعتاً منشأ ضلالت و گمراهی و وسوسه و گناه است؟ مرد از اینکه مستقیماً تحت تأثیر وسوسه قرار بگیرد مبرا و منزّه است و این زن است که مرد را به گناه می کشاند؟ زن شیطان کوچک و مظهر گناه و سقوط و دوری از حق است؟ داستان آدم و حوا که داستانی اسرارآمیز و بیش از آن که به جنبه تاریخی آن توجه باشد به رمزها و درسهایش توجه است، از نظر قرآن چگونه تعبیر شده و مقایسه آن با تورات. (المیزان، جلد ۴، صفحه ۹۴).

۳. آیا رابطه جنسی ذاتاً پلید است؟ [ر.ک:] (مقاله های «مکتب اسلام» و ورقه های اخلاق جنسی)

۴. استعداد زن از نظر سیر در مقامات معنوی، زن و ورود در بهشت، قدیسه هایی که اسلام یاد می

کند، زن و وحی، زن و مکالمه با فرشتگان، زن و سیر الی الحق، چرا زن سیر الی الخلق ندارد؟
۵. آیا زن از نظر علیت غائیة مقدمه وجود مرد است؟ آیاتی که در این زمینه هست؛ خصوصاً آنجا که زن مایه سکونت قلب مرد قرار گرفته است.

۶. آیا قرآن زن را فقط ظرف و حرث می داند و مبدأ توالد را فقط مرد می داند، سهم زن را در تکوین و تولید ناچیز می شمارد و اساس را بذر مرد می داند، یا علاوه بر اینکه زن را حرث و زمین کشت می داند و این سهم را قائل است در بذر و تخم نیز او را شریک می داند، پس سهم زن را بیشتر می داند؟ و بالأخره آیا اسلام اصل «و إنّما أمّہات الناس أوعیة» و اصل «بنونا بنوآبائنا» را درست می داند یا باطل؟ [مقابله] ائمه شیعه با این فکر عربی جاهلی [چگونه بوده است].

۷. مطلب هفتمی که هست این است که آیا زن از نظر زندگی مرد، مایه خیر و سعادت مرد است یا شرّ است، و زن بلاست و هیچ خانه ای هم بی بلا نمی شود. قرآن در این باب می فرماید: «لتسکنوا إلیها... هنّ لباس لکم و أنتم لباس لهنّ».

۸. مطلب هشتم راجع به تفسیر عادت ماهانه است که آن را مایه پلیدی زن می دانستند و قرآن

فرمود: «یستلونک عن المحیض قل هو أذی...»

قرآن و مسائل مربوط به زن

- از نظر قرآن، زن به خاطر مرد آفریده نشده است و سرشت زن و مرد یکی است.
- زن شایسته احراز عالی ترین مقام معنوی است و می تواند از این جهت در ردیف مردان قرار بگیرد، جنسیت مانع نیست.

- قرآن در برخی مسائل که مربوط به حیات اجتماع است زن و مرد را مشترکاً دخالت می دهد. آن چنان که در مورد امر به معروف و نهی از منکر فرموده است: «والمؤمنون و المؤمنات بعضهم أولياء بعض...» و یا آیه های دیگری که المسلمون و المسلمات و المؤمنون و المؤمنات دارد.

- قرآن در خطابات خود تنها مردان را مخاطب قرار نداده است.
- در داستان آدم و حوا، منطق قرآن با آنچه در تورات و انجیل محرف آمده است متفاوت است.
- در قرآن نمی گوید که حوا از دنده چپ آدم آفریده شده است.
- زنانی که در قرآن به آنها اشاره شده است؛ در قبال هر قدیسی یک قدیسه ای اسم برده شده.
- علاقه زن و مرد به یکدیگر از نظر قرآن یکی از آثار حکمت و رحمت خداست. علاقه جنسی از نظر قرآن ذاتاً پلید نیست و تجرد، مقدس نیست.

- ترغیب به امر نکاح در قرآن [در موارد بسیاری دیده می شود].
- زن و مرد هر دو پوشش یکدیگر [هستند] و زن مایه سکونت قلب مرد است.
- بهشت از مختصات مردان نیست، انسانیت و نفس ناطقه مختص مرد نیست.
- قرآن برای مرد درجه ای مافوق زن قائل است، به حکم «و للرجال علیهنّ درجۀ» و آیه «الرجال قوأمون علی النساء».

- قرآن اینکه مشرکین برای حق [یعنی خدا]، دختر قائل بودند قسمت ضیزی می خواند و «أصطفی البنات علی البنین» می گوید.

- قرآن والدین را با هم برای انسان ذکر می کند: «و قضی ربک ألاّ تعبدوا إلاّ ایاه و بالوالدین إحساناً»، «و وصّینا الانسان بوالدیه حسناً» ولی حق مادر را بیشتر می داند: «حملته أمّه وهنأ علی وهن».

...

- یکی از سنن خرافی که قرآن آن را منع کرد این بود:
«و قالوا ما فی بطون هذه الأنعام خالصةً لذكورنا و محرّم علی أزواجنا و إن یکن میتة فهم فیه

شركاء سیجزیهم و صفهم إنه حکیم علیم» انعام/۱۳۹

- یکی دیگر قتل دختران است که در یک آیه این عمل را سفاهت می خواند:

«قد خسر الذین قتلوا أولادهم سفهاً بغير علم» انعام/۱۴۰

- زن و بهشت؛ [در این زمینه چند آیه را به عنوان نمونه می آوریم]:

«هم و أزواجهم فی ظلال علی الأرائک متکئون» یس/۵۶

«ومن صلح من آبائهم و أزواجهم» رعد/۲۳

«ومن صلح من آبائهم و ذریاتهم» غافر/۸

«أنتی لأضیع عمل عامل منکم من ذکر أو أنثی بعضکم من بعض» آل عمران/۱۹۵

«و من یعمل من الصالحات من ذکر أو أنثی» نساء/۱۲۴

«و من عمل صالحاً من ذکر أو أنثی» غافر/۴۰

...
- قرآن فرزند را مولود زن و مرد مشترکاً می داند و نمی گوید: و آنما امهات الناس اوعیه... (این شعر منسوب به مأمون است). اسلام نمی گوید: بنونا بنو ابنائنا و بناتنا بنوهن...
اسلام [می گوید]: «إنا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل»، «بعضکم من بعض».
- قرآن - آن چنان که در ورقه های زن در اسلام از المیزان نقل کردیم - تفاوت زن و مرد را به رسمیت می شناسد و می گوید نباید آن را ندیده گرفت:
«و لا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض... للرجال نصیب مما ترک الوالدان...»

...
- المیزان، جلد ۴، صفحه ۹۴، ذیل آیه «فاستجاب لهم ربهم أنى لأضیع عمل منکم من ذکر أو أنثی بعضکم من بعض فالذین هاجروا و أخرجوا من دیارهم...» اولاً؛ بحث فلسفی دارد راجع به اینکه آثار نوعی انسان بر زن مترتب است، و ثانیاً؛ از تورات چیزی بر خلاف آن نقل می کند، و ثالثاً؛ از طریق سنی نقل می کند که این آیه درباره مهاجرت زنان وارد شده است و از طریق شیعی هم نقل می کند که درباره علی و فواطم وارد شده است.

...
- به این نکته باید توجه داشت که هر چند ما قائل به تساوی مطلق میان حقوق و وظایف نیستیم، ولی قرآن کریم در بسیاری از امور میان زن و مرد تساوی قائل شده است، مثل اینکه در آیه ۲۳۰ از سوره بقره می فرماید: «أن یتراجعا». و در آیه ۲۳۲: «إذا تراضوا بینهم بالمعروف»، و بالاتر در آیه ۲۲۸ سوره بقره: «و لهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف»، و در آیه ۲۳۳: «فان أرادا فصلاً عن تراضٍ منهما و تشاور فالجناح علیهما». و در آیه شقاق: «و إن خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکماً من أهله و حکماً من أهلها إن یریدا إصلاحاً یوق الله بینهما».

[قوامیت مرد بر زن]

۱. آیا آیه قوامت دلالت دارد که مرد، هم در اجتماع مدنی و هم در اجتماع منزلی بر زن قوامت دارد یا اختصاص دارد به اجتماع منزلی؟
این بستگی دارد که جمله «بما فضل الله بعضهم علی بعض» را به معنی «بما فضل الله الرجال علی النساء» معنی کنیم یا «بما فضل الله الرجال علی النساء فی بعض الامور و فضل الله النساء علی الرجال فی البعض الآخر». اگر دومی را بگیریم، فقط به اجتماع منزلی تطبیق می شود.
۲. آیا جمله «بما أنفقوا من أموالهم» چه می فهماند؟ آیا مدعای مخالفین را می فهماند که چون مرد مالک زن است، انفاق می کند؟ ▪ البته واضح است که خلاف آن را می فهماند، بلکه نفقه را به منزله علت می شمارد و علت نفقه را چیزهای دیگر می داند. لهذا در روایات، علل انفاق، قوامت ذکر نشده و یا لاقول تقسیم است متناسب، و «باء» بما أنفقوا سببیت را نمی فهماند، مقابله است؛ یعنی این تقسیم باید بشود و البته متناسب با این، تقسیم کار و وظیفه، و حق همین است.
۳. آیا طبیعت زن از اطاعت امر شوهر ابا دارد و خلاف خواسته اوست یا نه؟ بدون شک زن خواهان تسلط بر مرد است، ولی آن تسلطی که او خواهان است غیر از این تسلط است، تسلط معنوی و نامرئی و قلبی است.

۴. آیا در اجتماع منزلی احتیاج به حکومت و قدرت مرکزی دولتی خانوادگی هست، یا در اینجا فقط از آزادی افراد باید دم زد؟ چرا فلاسفه اروپا در اجتماع مدنی برای آزادی فرد، مرز قائلند، اما در اجتماع منزلی سکوت کرده اند؟

۵. اسلام پایه اصلی خانواده را بر عواطف و وحدت ریخته است که عملاً زن و مرد از مرزهای خود به نفع دیگری می گذرند.

۶. حقوق فرزندان در لزوم حکومت و انضباط، و اصلحیت پدر در مظهریت قدرت، و تأثیر خصومت و جدال آنها در روحیه فرزند.

۷. زندگی خانوادگی از نظر اسلام بیشتر جنبه وظیفه اجتماعی دارد تا جنبه حقوقی، و جهاد است: الكاد لعیاله کالمجاهد فی سبیل الله. جهاد المرأة حسن التبعل.

۸. زیاده بسطه در جسم، خود یکی از لوازم حکومت است، نه تنها برای ایجاد رعب؛ بلکه ایجاد احترام. مردم طبعاً امثال نادر را دوست می دارند و میل دارند احترام و اطاعت کنند، برای مثل او لیاقت فرماندهی قائلند.

۹. گفتیم حکومت غیر از تحکم است. حتی خدا به پیغمبر حق تحکم نمی دهد.

۱۰. نشوز، تمرّد از امر نیست و الا در مورد مرد نباید گفته شود، بلکه - همان طور که مسالک (حاشیه شرایع) گفته است - ارتفاع است [و اگر هم مقصود سرپیچی است، سرپیچی از امر خداست نه امر مرد]. نشوز به اصطلاح عرف، کج تابی است.

۱۱. مفاسد رجوع به محکمه در اختلافات جزئی زن و شوهری.

۱۲. میان دستور و اجازه دین با سایر دستورها تفاوت است.

۱۳. آیه دارد: «و اللاتی تخافون نشوزهنّ... و إن امرأة خافت من بعلها نشوزاً...» آیا مقصود این است که نگرانی کافی است و لزومی ندارد نشوز احراز شود؟ جواب این است که همه مفسرین گفته اند منظور علم است؛ یعنی «ان عرفتم».

راغب می گوید: الخوف توقع مکروه لأمرأة مظنونة او معلومة [خوف یعنی انتظار رویداد ناپسندی داشتن، به جهت نشانه های احتمالی یا قطعی]. هم او می گوید: مقصود این است که این حصل لکم خوف بما عرفتم منه من النشوز [اگر به سبب نشوزی که از ایشان دیدید برای شما ترس حاصل شد].

۱۴. یک بحث این است که آیا کتک زدن مرد به زن برای زن از لحاظ شخصیت قابل تحمل است یا نه؟ به عقیده ما علت اینکه در میان اروپائیان این قدر این عمل، زشت به شمار رفته این است که در میانشان محبت و یگانگی نیست، نه چون محبت هست اجازه کتک نمی دهند. فرزند کتک پدر را و مترتی کتک مربی را تحمل می کند؛ اگر بداند از روی محبت است نه از روی خودخواهی. فرق است میان کتکی که شریکی به شریکی به واسطه خودخواهی و منافع شخصی می زند، با کتکی که دوستی به دوستی به خاطر دوستی و تحکیم اساس دوستی می زند.

در عصر امروز کتک زدن به مرد قابل تحمل است. چرا؟ زن از آن نظر که مرد را مظهر شوکت می داند، بهتر از مرد تحمل می کند. مرد در خود احساس حقارت می کند از این نظر، به خلاف زنی که از شوهر خود در مورد بجایی کتک بخورد.

۱۵. ... از لحاظ سیر طبیعی، زن در مرحله اول شکارچی و جلب کننده محبت مرد است، در مرحله دوم پس از آن که مرد او را دوست داشت به محبت مرد پاسخ می دهد، در این وقت است که اطاعت می کند.

۱۶. اما اگر زن نشوز پیدا کرد، چه باید کرد؟ به محکمه باید رجوع کرد، یا طلاق، یا همین اقدامات. ۱۷. می گویند چگونه است که اسلام مرد را که مدعی است، قاضی و مجری قانونی هم شناخته است.

عین اشکال، در تأدیب پدر فرزند را نیز هست. جواب این است که این تأدیب، تأدیب دو فردی است که با هم بیگانه اند، و فرق است میان دو فردی که خودی های مستقل دارند و به واسطه منافعی با هم شرکت تشکیل می دهند و دو نفری که وحدت روحی دارند. و ثانیاً در اینجا ایمان، خود بهترین ضامن است. فرق است میان اجازه ای که دین می دهد (آن هم با این مراحل که اول نصح و موعظه است، و بعد هجر درمضاجع، و بعد کتک) و اجازه ای که قانون می دهد.

۱۸. در اینجا این مطلب باید گفته شود: فلاسفه اروپا - چنان که ... از کتاب انسان موجود ناشناخته و از کتاب لذات فلسفه نقل کردیم - به تفاوت غریزی جنس مرد و جنس زن پی برده اند و در این قسمت نکات دقیقی را متعرض شده اند، مخصوصاً در جهاتی که مربوط به پیوند و اتصال مرد و زن است؛ از قبیل اینکه دل نرم زن، مرد دلیر و توانا می خواهد، و قلب نیرومند مرد، زن لطیف و نرم. اما به نظر ما به یک نکته اساسی حقوقی که از همین گفته ها استنتاج می شود توجه نکرده اند، و آن نکته همان است که اجتماع منزلی بر خلاف اجتماع مدنی، طبیعی است و اجتماع طبیعی از لحاظ حق حکومت و وظیفه اجرایی با اجتماع مدنی متفاوت است و این دو با یکدیگر از این لحاظ قابل مقایسه نمی باشند.

این دانشمندان این تفاوت های طبیعی را ذکر کرده اند، اما در این باره بحث نکرده اند که این تفاوت های طبیعی، اجتماع خانوادگی را دارای حقوقی مغایر با حقوق اجتماع مدنی می کند.

۱۹. ... تفاوت های زن و مرد بر دو قسم است: بعضی ها به پیوند و اتصال زن و مرد با یکدیگر مربوط نیست؛ مثل قدرت علمی و صنعتی، مخصوصاً قدرت ابتکار، و بعضی از آنها به این اتصال مربوط است. آنچه مربوط است به این پیوند، طوری است که پیوند را محکم تر می کند.

۲۰. شاید بشود گفت تمام اختلافات مرد و زن مربوط است به جنبه های خانوادگی و اتصال و وحدت مرد و زن؛ یعنی تمام اختلافات، عامل وحدت و یگانگی است. حتی عدم قدرت ابتکار شاید از همین راه ها توجیه شود. تأمل شود.

۲۱. ... اسلام در اجتماع خانوادگی حق حکومت را به مرد داده است. در اجتماع مدنی حکومت فردی مردود است. در اجتماع مدنی حکومت عادلانه آن است که حکومت مردم بر مردم باشد، اما اینکه افرادی بدون انتخاب افراد دیگر بر آنها حکومت کنند ظلم است و عقلاً جایز نیست و قابل استثنا نیز نمی باشد. قرآن نیز این اصل را تأیید کرده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» متکلمین و فقها این مطلب را مسلم می دارند که اگر چیزی واقعاً ظلم باشد، ممکن نیست اسلام آن را تصویب کند. در اجتماع قطعاً مطلب همین است که صحیح ترین انواع حکومتها آن است که با انتخاب خود محکومین باشد و ناشی از رأی و عقیده خود محکومین باشد و غیر از این ظلم است. تمام رژیمها حتی

رژیم‌های سلطنتی صحت خود را به واسطه خواسته مردم می دانند و می گویند مردم این را خواسته اند.

[حکومت در اجتماع خانوادگی]

اکنون ما می خواهیم همین را بشکافیم و ببینیم آیا مطلقاً حکومت فردی بر فرد دیگر قطع نظر از هر چیز دیگر، یعنی قطع نظر از طرز عمل آن فرد، نفس حکومت غیرانتخابی ظلم است؛ به هر نحو رفتار کند و لو در منتهای عدالت رفتار کند؟ یا اینکه نه، علت ظلم بودن این است که اگر غیرانتخابی باشد عملاً منتهی به ظلم می شود، زیرا مسلّم و قطعی است که زندگی اجتماعی انسان آن قدر هم طبیعی نیست، بلکه انتخابی است و این احتیاجات است که انسان را مجبور می کند که تن به اجتماع بدهد و اگر نه گزینه حکم می کند که انسان انفرادی کار کند. اجباراً از قسمتی از حقوق و خواسته های خود علی رغم گزینه و طبیعت خود صرف نظر می کند. بر خلاف زنبور عسل و موربانه و غیره که خواسته طبیعی آنها خواسته اجتماع است، انسان این طور نیست که خواسته طبیعی او همان خواسته اجتماع باشد، خواسته اجتماع بر خلاف خواسته فرد است.

اینجاست که اخلاق به وجود می آید. اخلاق یعنی تعلیمات و تربیتی که خواسته فرد را با خواسته اجتماع هماهنگ کند. اخلاق و تربیت، فنّ تشکیل عادت است برای تطبیق فرد به اجتماع. راستی و درستی و امانت و غیره، همه اینها از لحاظ گزینه فردی با دروغ و خیانت و نادرستی مساوی هستند، ولی تربیت و اخلاق به خاطر مصالح اجتماعی این عادات را به وجود می آورد، و اگر چه اینها نیز غرایز هستند اما انسان طبعاً منفعت پرست هم هست.

علی هذا هر طبقه ای که حکومت بکند، طبعاً دنبال منافع خود می رود. از این جهت در زندگی اجتماعی اگر بنا شود طبقه ای حکومت کند بر طبقه دیگر، عملاً مستلزم ظلم خواهد بود، زیرا اخلاق قادر نیست صد درصد با طبیعت مقاومت کند. پیغمبر اکرم فرمود: من ملک استأثر، یعنی هر کس که قدرت را به دست گرفت عملاً خود را بر دیگران مقدم می دارد؛ یعنی اگر می خواهید کسی خود را بر دیگران مقدم ندارد، قدرت را به او ندهید. قدرت را در اختیار دیگری قرار دادن ملازم است با ظلم و استیثار.

پس در اینجا دو فرضیه وجود دارد: یکی اینکه صرف حکومت فردی بر فرد دیگر ظلم است. دیگر اینکه خود این کار ظلم نیست، بلکه از این جهت ظلم است که عملاً مستلزم ظلم است، و یگانه راه جلوگیری از ظلم عملی این است که حکومت حاکم ناشی از اراده مردم باشد.

این سؤال در حکومت معصوم هم پیش می آید. طبق فرضیه اول حتی حکومت عادلانه معصوم اگر ناشی از خواسته مردم نباشد، ظلم است. ولی طبق فرضیه دوم چون عملاً معصوم ظلم نمی کند، مانعی ندارد.

عین سؤال در حکومت پدر بر فرزند نیز مطرح است: آیا پدر حق حکومت دارد که موعظه کند، راهنمایی کند، احیاناً قهر کند و رو ترش کند و احیاناً در موقع لازم او را بزند؟

به عقیده ما فرضیه دوم صحیح است. صرف حکومت فرد بر فرد دیگر ظلم نیست. البته در اجتماعی که همه افراد مساوی هستند، ترجیح بعضی افراد بر فرد دیگر ترجیح بلامرّح است. ولی اگر یک اجتماعی طبیعی شد یعنی افرادی طبیعتاً مختلف آفریده شده باشند، بعضی در شرایط حاکمیت

با تضمین مفسد ظلم عملی، و بعضی در شرایط محکومیت با تضمین از مظلومیت، در همچو وضعی حکومت فردی بر فرد دیگر فی حدّ ذاته مانعی ندارد و بلکه خلاف آن مانع دارد.

به عقیده ما در هر اجتماع طبیعی که پیوندی طبیعی افراد را به یکدیگر متصل کند، حکومت فرد بر فرد دیگر مانعی ندارد. فرق است بین افرادی که به حکم اجبار همزیستی را انتخاب می کنند و میان افرادی که طبیعت، همزیستی را جزء سرشت آنها قرارداده است. در اجتماع طبیعی [طبیعت] همزیستی را آفریده است، خود افراد عین احتیاج و مورد احتیاج یکدیگرند، نه [اینکه] همکاری آنها با هم مورد احتیاج است.

پدران و فرزندان این طورند، یعنی علاقه آنها به یکدیگر طبیعی است، خودشان مورد احتیاج یکدیگرند نه کار و همکاری آنها، خصوصاً از ناحیه پدر نسبت به فرزند. همزیستی آنها روی حساب و فکر و تحزب و همکاری نیست. لهذا پدر از آسایش خود صرف نظر می کند که خود فرزند را داشته باشد، آن هم نه مثل داشتن یک شیء از قبیل فرش و خانه و غیره که آن شیء را برای خود می خواهد، بلکه خود فرزند را می خواهد به علاوه سعادت و خوشی و نیکبختی فرزند. سعادت پدر به خود فرزند و به سعادت فرزند بستگی دارد. روی این حساب جلو ظلم پدر بر فرزند همیشه گرفته شده است، یعنی این پیوند طبیعی مانع ظلم است؛ البته ظلم از روی عمد. اما ظلم از روی جهل علت دیگر دارد که انسان به نفس خود نیز از روی جهل ظلم می کند.

طبیعت، عملاً جلو ظلم پدر بر فرزند را از روی عمد، گرفته است. ظلم پدر بر فرزند از نوع ظلم به نفس است که به واسطه خرافات و جهالات، انسان به تن و روان خود ظلم می کند. به عقیده ما زوجیت، عائله، زندگی خانوادگی، یک احتیاج طبیعی است و با اجتماع مدنی متفاوت است، از لحاظ حقوق و احکام هم قهراً متفاوت است.

زن و مرد خودشان مورد احتیاج یکدیگرند. احتیاج به خانواده غیر از احتیاج جنسی است. علما امروز اقرار و اعتراف دارند که علاقه زوجیت مافوق علاقه جنسی است. به عقیده این علما در متن خلقت، طرح یگانگی دو روح ریخته شده است. اگر فردی در همه عمر مجرد زیست کند ولی غرق در تمتعات جنسی باشد این فرد ناقص است، جالی خالی در روح نسبت به همسر قانونی و فرزندان و بالأخره تشکیل عائله وجود دارد. علاقه زوجیت اگر فرضاً به حدّ علاقه به فرزند نیست، چیزی هم کمتر نیست. حقیقت ازدواج پیمان دو روح است، نه شرکت و همکاری برای تمتعات جنسی. سرمایه ازدواج، میل به وحدت است که برای همیشه باقی است، نه ذخیره ای که در بیضه و تخمدان جمع می شود، نه شور جنسی. دروغ است که ازدواج شرکت است؛ این دروغ منشأ اشتباهات زیادی شده است....

حربمهایی که اسلام قرار می دهد برای این است که این اجتماع طبیعی محفوظ بماند و از مسیر طبیعی منحرف نشود.

مرد و زن طبیعتاً سعادت شان در وجود یکدیگر است، همچنان که در وجود فرزندان شان هست، نه اینکه اجتماع زوجین یک همکاری قراردادی برای سود بیشتر از همکاری با یکدیگر است.

سعادت مرد در این نیست که زن در اختیارش باشد؛ به هر شکل باشد، بلکه در این است که زنی که در اختیار او هست سعادت مند و سالم و خرم و با نشاط باشد. از نوع حکومت یک فرد بر افراد دیگر در اجتماع مدنی نیست که خوشی او با بدبختی محکومین هم میسر است.

اجتماع زن و مرد یک اجتماع طبیعی است نه قراردادی. قیاس دو اجتماع مدنی و خانوادگی با هم غلط است.

اگر اجتماعی قراردادی باشد، حساب تساوی و ترجیح بلامرّج و انتخاب و غیره در کار می آید. در اجتماع طبیعی حقوق افراد و وظایف خاص آنها را خود طبیعت معین کرده است. همان طور که غلط است بگوییم به چه میزانی ملکه زنبور عسل حکومت می کند و دیگران محکومند (یکی سرباز باشد و یکی مهندس، یکی کارگر...)، خواسته آنها غیر از این هست، این ظلم است؛ در اجتماع خانوادگی نیز ما ثابت می کنیم که حکومت مرد بر زن طبیعی است و سؤال «چرا» غلط است. آیه «الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض» بیان حقیقت اجتماع طبیعی خانوادگی است و به همین دلیل ربطی به حکومت مردان بر زنان در اجتماع مدنی ندارد.

خواسته طبیعی مرد حکومت معنوی زن، و خواسته طبیعی زن حکومت ظاهری عادلانه مرد است. مرد آن حکومت و زن این حکومت را طبیعتاً و فطرتاً تحمل می کند. حق موعظه و هجرت و زدن را طبیعت به مرد داده است. زدن مرد را چون ناشی از علاقه به سرنوشت است نه خودخواهی فردی، طبیعت برای زن قابل تحمل کرده است. زن آمریت مرد را طبیعتاً می پذیرد. ظلم مرد بر زن نظیر ظلم به فرزند، خروج از غریزه است.

اکنون پس از توجه به این اصل که اجتماع زوجیت یک اجتماع طبیعی است نه قراردادی با همه لوازمش، و دیگر توجه به این جهت که در این اجتماع خانوادگی خواه ناخواه اختلافات رخ می دهد، دیگر اینکه طلاق راه حل نیست، [روشن می شود که] طلاق حتی الامکان نباید واقع شود. طلاق به هم خوردن یک پیمان مقدس است. [با این وصف] علت اینکه طلاق رواست، این است که ازدواج اجبار بردار نیست.

ما می گوییم علت اینکه حق حکومت و حق تأدیب در صورت نشوز، به مرد داده شده است، طبیعی بودن این اجتماع است.

البته تأدیب اسلامی در مورد زدن، زدن دردآور و زدنی که اثر بگذارد و دیه وارد کند نیست، باید غیرمُبرّح و غیر مُدّمی باشد و الاّ از طرف حکومت مأخوذ است. این زدن حداکثر اظهار تنفر است. طبیعت زن، باز طبیعتی است که هیچ چیزی مانند استرسال مرد، او را مغرور نمی کند و هیچ چیزی مانند اظهار شخصیت مرد و اظهار آزادی او از زن، زن را رام و مطیع نمی کند و در عین حال زن به حسب طبیعت خود چنین مردی را که دارای صفت مردانه و آمریت است دوست می دارد.

یعنی زن طبیعتاً از استرسال مرد مغرور می شود، طبیعتاً به واسطه اظهار تنفر مرد و خشونت و استقلال و آزادی مرد رام می شود، و طبیعتاً از مردانگی همسر خود لذت می برد و لو آن که آن مردانگی علیه او اعمال شود. مردانگی مرد در حدود مصالح خانوادگی در زن ایجاد عقده روحی نمی کند، همان طوری که جفای پدران و مادران و فرزندان نیز تولید عقده روحی نمی کند. عقده های روحی آنجاست که به شخصیت لطمه وارد شود و مورد تحقیر واقع شود، و اینها در محیطهای بیگانگی اجتماع مدنی صادق است، نه در اجتماع طبیعی خانوادگی.